
**واکنش کبیر توخی ،
در برابر همه کاره سایت " بابا "
و منجی وی !**

- ۱- اعلام موضع یک عضو سابق ساوو در برابر توهین ، توطئه و تهدید نویسنده 803 صفحه ای و همدست وی (مستر X)
- ۲- واکنش یک عضو ساوو در برابر به اصطلاح " فراخوان " یک شخص نه چندان شناخته شده
- ۳- گپی در باب هویت سیاسی معلوم و هویت سیاسی مجهول :
- ۴- نیمه نگاهی به یگانه سکاندار سفینه بی سرنشین "بابا" (مستر X) و بگفته خودش یگانه نویسنده تمام مضامین قطب نما !
- ۵- درنگی بر تراوش یک مغز دستکاری شده
- ۶- دهن کی کثیف است ؛ از رفیق پولاد ، کبیر توخی و همگان ؛ و یا از شخص (" آقای X ") ؟

۱- اعلام موضع یک عضو سابق ساوو در برابر توهین ، توطئه و تهدید نویسنده 803 صفحه ای و همدست وی (مستر X)

این قلم رسماً چنین اعلام میدارد :

الف :

من ، (من نوعی، فروتن و شکسته قلم) به اصطلاح " فراخوان " و تهدید باند گونه دیکته کننده و نویسنده نوشته های زیرعناوین: ("سخنی که باید...!") و " افلاس نامه سیاسی ... ") را به سخریه گرفته و به چنین مضحکه ای برابر پرکاهی بلند شده از سطح لشاب های متعفن و مردابهای گندیده ارزش و اهمیت - نه سیاسی و نه اجتماعی - قایل نیستم و به همین توطئه گر حالی می کنم که دستت تا پیش آن دو طیفی که در پشت سرت قرار گرفته اند، و از راه دهن ات گند و لجن خود را بیرون می دهند ؛ آزاد باد !!

من ، خانمم (رحیمه) و ... ، به منجی مستر X ؛ یعنی نویسنده 803 صفحه ای - که زمانی بنابر فقر دانش مارکسیستی ایشانرا خدای دانش مارکسیستی و بنا بر نبودن شرایط توفانی و بحرانی و جنگ مقاومت ملی (که خود محکی بود برای مبارزین واقعی راه مردم ومیهن) شجاع شجاعان و انقلابی بی همتای کشور و رهبر رهبران می گفتیم ، فراخوان می دهیم که طی یک نشست رویا روی و یا از طریق انترنت در یک پلتاک در گفت و گو بنشینیم ؛ زیرا که هزار سینه یی پر از سخن و آگنده از آتش و شکنجه و اعدام رفقا و... و ... برای گفتن داریم . و به آرزوی ابراز آن برای خلق افغانستان و برای انقلابی های واقعی و برای نسل نو و برومندی که زمان، رسالت خیزش علیه امپریالیزم و ارتجاع را از طریق جنگ توده ای طولانی - با سه سلاح خلق و تحت رهبری حزب انقلابی پرولتری - بر دوش آنان گذاشته است ؛ می باشیم .

از اینکه دشنه ی منطق انقلابی ، هنجره ی جارچیان انقلابی نما ، مفتن و توطئه گر حرفه ای و بهم اندازان کهنه کار را خواهد درید ، عذرم پذیرا شوند آن یارانی بلند نظری که در راه رهایی مردم از یوغ امپریالیزم جنایتکار امریکا و متحدین آن و ارتجاع بومی - هم در داخل و هم در خارج از کشور- دلیرانه می رزمند و با عمق نظر به کارکرد های نفاق افکنانه ، خود مرکز بینانه و پاچا وزیری های مضحک این ها [که با دهل و نقاره و با هیاهوی و گزافه گویی و پتاق های درون خالی و ادا و اطوار و رجز خوانی های دنکشوتی شان ، مبارزین سترگ جنبش انقلابی کشور (یاری و مجید و فیض احمد و مینا) را که در زیر ساطور خلقی و پرچمی و خادی های محیل تکه تکه و شقه شقه شده و نام نامی و پر افتخار و جاویدان شده ی شان چون عقابان بلند همت بر فراز اسطوره ی گویای تاریخ انقلابات کشور های جهان آشیان گزیده را توهین و تحقیر می نمایند] ؛ نگریسته با وجدان آگاه و شفاف انقلابی که در بستر مبارزه پرخروش طبقاتی و ملی نصیب آنان شده و در این راستای پر مخاطره ، پیگیرانه بر ضد

امپریالیزم متجاوز و مزدوران رنگارنگش می رزمند و با مسئولیت هایی که در قبال جنبش هزارها بارتیر خورده و خونین پیکر کنونی دارند؛ در زمینه مصدر قضاوت شفاف ، سالم و برخاسته از واقعیت های عینی گردند . (درود های آتشین بر چنین انقلابی ها باد!)

ب:

نوشته ام در باره قضایای زندان معرفی چهره های تا کنون پنهان مانده ، نقد و انتقاد از تفکرات و خط ایدئولوژیک - سیاسی رفقا در شکل فردی و یا سازمانی ، فقط و فقط با ارائه رسمی آن به کدام سایت یا نشریه و یا جزوه به امضای شخص (کبیر توخی) و یا ثبت آن بر روی ضبط صوت مدار اعتبار بوده ، مسئولیت آنرا - شخصاً - بدوش می گیرم . باقی به نقل قول های جعل شده از زبانم ، و به سایر " اسناد " جعلی از جانب سند سازان حرفه ای و توطئه گران کهنه پیخ ، فاقد اعتبار عرفی ، حقوقی ، اصولی و انقلابی بوده کدام ارزش و اهلیت ای به جعلکاران و " اسناد " شان قایل نبوده ؛ چنین چیز هایی را با فرستادن چند " درود " به جعلکارانش ، با تمسخر رد خواهم نمود .

به این پروژه که از جانب استاد و شاگرد و آنانی که در عقبی عقب شاگردش قرار گرفته روبراه شده ، تا به نام نیک افراد از زبان این قلم خدشه ای وارد نمایند و جار و جنجالی - " این سند را افشا کردی " ، " اینرا چنین گفتمی " و آنرا چنان ... " - در زمینه کار و پیکار بی هراسم علیه امپریالیزم جنایت کار امریکا ، ناتو ، امپریالیسم روسیه فدرال ، شورای نظار ، عوامل خاد و سایر گروه های ارتجاعی و آن عده که بعد از پایان ماموریت شان در پلچرخی به بیرون انتقال یافته - چه در داخل و چه در خارج افغانستان - بکار و بار اطلاعاتی و تخریباتی شان بنفع امپریالیزم روسیه مشغولند ؛ همچنان افشای جنایات و فاجعه های عظیم انسانی روسها و نوکرانشان (پرچمی ها خلقی ها و خادی ها) در زندان مخوف پلچرخی [] ، نقطه پایان بگذارند ؛ می خندم .

من از کسانی که این جعلکار معلوم الحال و استادش بیک زبان ادعا می نمایند که در مورد آنان چیزی نوشته و یا گفته ام با صمیمت انقلابی می طلبم تا در مورد چنین نقل قول هایی جعل شده ؛ از من بطلبند (سوال نمایند) که واقعیت از چه قرار است . آنگاهست که بر این التزام تمکین کرده بر روی قضیه مطرح شده از جانب هر دو جعلکار (شاگرد و استادش) روشنی خواهم انداخت .

۲- واکنش یک عضو ساوو در برابر به اصطلاح " فراخوان " یک شخص نه چندان شناخته

شده :

یاد آوری لازم :

* - برای نگارنده تهدید نامه سایت بابا (که عمدتاً بدستور نویسنده 803 صفحه این قلم را مورد توهین و تهدید تلفونی و نوشتاری قرار داده است) یکتا از رفقا که از نزدیک وی را می شناسد ، زمانی که متوجه شد این گستاخ پرروی و فاقد عزت نفس بخاطر ارسال سی دی حاوی نوشته 800 صفحه از

(هـ . م) برای یک رفیق که از سالهای سال بدینسو منحنیث یک انقلابی شریف شناخته شده ، به همین سبب این قلم را توهین و تهدید کرده نامی مطابق شخصیت اصلی اش انتخاب نموده و از من تقاضا کرد تا در متن همین نگاشته ("واکنش کبیر توخی ... ") وی را بنامی که در زیر بدان اشاره می شود یاد کنم :

» چند فرهنگی که در اختیار دارم (دهخدا ، محمد معین ، فرهنگ صبا ، فرهنگ فریدون کار ، عمید و ... و ..) بخاطر فهم چند اسم انتخابی برای این شخص ، آنها را زیر و رو کردم ، تا به چنین نامی برسم که افاده کننده شخصیت واقعی "مستر اکس" گردد . با تأسف ، موفق نشدم . بناچار درگستره حافظه جستوجوگرم ؛ گشتی زدم . مفهوم چند واژه ی بالنسبه فراخور حال و احوالش بروی صفحه خاطر م شکل گرفت ، که از آن جمله " پشه " در نظرم به جولان درآمد : (که خودش را نزدیک گوش عناصری که سرگرم مبارزه علیه امپریالیستهای جنایتکار امریکا وناتو و افشای جنایتکاران و مزدوران پیدا و پنهان آنها ، و بطور اخص جنایات سوسیال امپریالیزم روس و شبکه های جاسوسی آنکشورها در افغانستان می باشند، به "زنگه" و "زمزمه" و "وزوز" و "بگ بگ" با آلات دلپذیر (سه تار و سرود و طبله و سایر آلات موسیقی)؛ می پردازد . هرگاه فردی نشانی شده خواهان شنیدن "سرود" های این پشه باشد . واجازه نشستن بر روی گوشش را بوی بدهد ، این پشه برای جلب توجه اجازه دهنده بهر شکلی خودش را درآورده می تواند ؛ مثل " نویسنده " ، " مبارز " ، بهم انداز ، جارچی ، " ژورنالیستی که تیپ ریکاردرش دیجیتالیست است " ، مسئول نشریه ، توطئه گر ، تهدید کننده ، بزب بهادر ، " سرخوان قلم بدستان " ، سایت دار رنگین کمان ، " قصه گوی زیبا کلام " ، بد قاری همه ترسان " ، مداح " افراد صاحب نام و نشان " و تانک جنگی که از داخل آن کس و یا کسانی ؛ انقلابی ها را نشانه می گیرند و اشکال دیگر .

و اما ، آدم های آگاه ، صادق ، دلیر ، رسالتمند ، مبارز راه آزادی میهن ورهائی خلق ، افشا گر جنایات روس ، شبکه های جاسوسی آنکشور و مزدوران خلقی ، پرچمی و خادی آن . و کمونیست هایی که بخاطر افشای ماهیت امپریالیزم و اپورتونیزم ، سنتریزم ، کیش شخصیت ، و هر ایزم ضد انقلابی و کمونیزم بی هراس و پیگیرانه مبارزه می نمایند ، بمجردی شنیدن زنگه و زمزمه وسروده های "دلپذیر" و سکر آور ؛ ولی مسموم کننده این پشه ی برخاسته از روی لشاب ها و مرداب های آگنده از گند و لجن ، درد ضربه سیلی محکمی را بر روی گوششان تحمل کرده این "پشه" مضر را با یک قفاق بروی گوششان لیش می کنند و جسد آگنده از لای و لجن اشرا از روی گوششان برداشته - جای آنرا با الکھول 96٪ تمیز کرده جنازه " سنگین " آنرا از همان جایی که برخاسته (مرداب ...) به همان جای پرتاب می کنند و زمینه انتقال مکروبهای تخریب کننده ی توسط چنین " پشه " ای پر روی ، ناصادق ، بی پرنسیب ، سخت بی حیا و دیده درای را از میان بر میدارند . و برای اینکه رحمت "خدا" (مردم) شامل حال این پشه گردد و از دوزخ (که همانا زباله دان تاریخ است) نجات پیدا کند

یکی دو ساعتی هم برایش طلب آمرزش می کنند تا "خدای بزرگ و عادل" (مردم رنجدید و هوشیار و با پاس ما) وی را ببخشند و از گناهانش بگذرند ... » .

گپ و گفت تلفونی این دوست در مورد صفات و کمالات عدیده و بی نظیر نویسنده ("سخنی ... " و " افلاس نامه سیاسی ... ") تازه گر گرفته بود و ما هر دو می خندیدیم که زیگنل تلفون دومی مرا متوجه ساخت . بناچار از آن دوست خدا حافظی کردم و تلفون دومی را باز نمودم اینبار باز هم دوستی دیگری از اروپا بود . وی بعد از جور بخیری ملامت کنان مرا مخاطب قرار داده گفت : " دیدی رفیق منکه سالها پیش در اوایل سال 1990 زمانی که در هند اقامت داشتی در مورد این شخص مجهول الهویت یا بهتر افاده شود مرموز مشهور مطالبی را به شما گفتم . خیلی خوب هم شد که شما دچار امپریزم شدید . خود به تجربه دریافتید که وی کی است، کجایی است و چرا به چنین عملی ... مبادرت ورزیده است "

یقین دارم که انتقال صحبت آموزنده این رفیق به خوانندگان با حوصله (موجب) ضیاع وقت شان نخواهد شد :

« ... رفیق توخی ! این شخص را من بدرستی می شناسم . وی با چنین حملات تنظیم شده از جانب ظاهراً نویسنده 803 صفحه می خواهد با اعتراض و یا نقد از شما خودش را بمثابه سوپر انقلابی به پله ی دیگری از "شهرت" کاذب در همان شهر محل اقامت اش برساند . او در هر کجا منتظر فرصت ها بوده ، تا شخصیت های انقلابی شناخته شده - در داخل و خارج کشور - را متهم نماید و مورد حمله قرار بدهد و تاییدی در جهت تثبیت "شخصیت" اش بمثابه شخص "پاکنهاد" و " نیک منش " و " انقلابی " و چی و چی ، از " متهم " به چنگ آرد . یکی از عادت هایش همین است . بگونه ی مثال : زمانی که اطلاع حاصل کرد شخصی از خارج کشور برای صحبت و کار سیاسی در کشور محل اقامتش آمده ، به هر شکلی باشد وی را پیدا کرده ، زمینه صحبت را با آن شخص تازه وارد و بی خبر از ترفند هایش ، تدارک دیده بعداً آن شخص را به اصطلاح "به خون می گیرد" که فلان روز در جریان صحبت مرا چنین گفتمی و چنان کردی شخص مورد نظرش که کدام اهانتی بوی نکرده و کدام چیزی به وی نگفته ؛ مبهوت شده هر چه میگوید "محترم سوء تفاهم شده خدا نه خواسته باشد که چنین اهانتی صورت گرفته باشد من در باره شما که شخصیت شناخته شده و "مبارز نامور کشور" هستید ابداً چیزی نگفتم ام . این نخستین بار و یا این دو مین باری است که من " افتخار " صحبت با شما را کسب کرده ام، چطور میتوانم در باره جناب تان چنین چیزی بر زبان رانم " ؛ اما او ماندنی نیست و بگونه ی خان خانی و نظامی گری و بروکراسی درباری ، آمرانه از " متهم " مبهوت شده می طلبد که معذرت بخواهد ورنه به اقدام مقتضی متوصل خواهد شد . این خواهد کرد و آن خواهد کرد . آخر وی از دوره نوجوانی عادتش اینطور بوده ، بعضاً در سرک های محل اقامتش ... در جریان دعوا و دنگله طرفش را چی و چی می خواند . به هر رو "متهم" برای اینکه از شرش خلاص شود بناچار وی را آدم "صادق" و "راستکار" و "بزن بهادر" و "بی جوهر" و از این قبیل گپ ها می خواند و از دام شرش رها می گردید .

زمانی که حس شهرت طلبی و خود خواهی کودکانه وی از جانب مقابل اجباراً به نوازش گرفته می شد، آرامشی بوی دست میداد و غرق در رویا می شد. و به آنانی که شاهد بگو مگوی وی با شخص "متهم" بودند به اصطلاح ایرانی ها افاده می فروخت و به زبان بی زبانی به اعضای پارت اش حالی می نمود که "دیدید رفیقا! این شخص با تمام شهرت و زورش چطور در برابرم درپچال شد و گپ دلش را زد و مرا آنطوری که هستم مورد تایید قرار داد و بمن احترام گذاشت و...". هرگاه الفاظ تاییدی متهم عقده های مشهور شدنش اشرا نوازش می داد، آنگاه چنین میگفت: "غلط فهمی شده بیچاره فکرمی کنم چنین گپی را در غیابم نگفته ... دیدید چگونه عذر خواست" و اگر الفاظ و کلمات شخص "متهم" طبق دلخواهش نمی بود، آنگاه می گفت: "رفقا! دیدید ترسید گپ ها و راز هایش پیش من است من آن گپ ها و راز ها را گروگان گرفته ام. پیش من مذهبش خوده شور داده نمی تواند ...».

این شگردی به اصطلاح "اقرار گرفتن" در جهت خوب بودن و نیک بودن و مشهور شدن از زبان افراد توسط این بیادر، از دید سیاسی تثبیت "شخصیت مبارز" و "سوپر انقلابی" گفتن اتهام زن از زبان "متهم" در واقع کار و عمل ناهجار و ناپسند شارلتان ها "سیاسی" و انقلابی نما های رنگارنگ می باشد که با این شگرد می خواهند بمرام ناپاک و ضد اخلاق انسانی خود برسند و خلق را بفریبند.

۳- گپی در باب هویت سیاسی معلوم و هویت سیاسی مجهول :

«اینکه سند نامبرده، با وجود تأکید بر عدم جواز انتشار بیرونی، چگونه بدست نویسنده "گروه پیکار..." رسیده است، هرچند شرح مختصر آن در اولین بیانیه "جمعی از اعضای جبهه متحد..." آمده است؛ ولی به این سوال هنوز پاسخی داده نشده است که چرا و به چه مقصدی؟ و مهمتر از همه، شخصی که به چنین عملی مبادرت ورزیده است، هویت وی برای خوانندگان هنوز مشخص نشده که کیست و چه میخواهد؟»

حال برگردیم به اصل گپ نقل شده پاراگراف بالا که شبیه فرمان "ذات شاهانه" ظاهر شاه است: من (کبیر توخی)، سابق عضو سازمان پر افتخار و تسلیم ناپذیر ساوو که بعد از بگیر انداختن اعضای مرکزی سازمان توسط (...) و (...) گویا به اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان ("املا") "تکامل" کرد، با فروتنی انقلابی در پیشگاه خلقهای افغانستان و رفقای انقلابی گرانقدرم از تمام سازمان های چپ انقلابی، (همچنان دمکراتهای انقلابی) با غرور و سربلندی یک مارکسیست - لنینیت - مائو تسه دون اندیشه و صد ها بار آزمون شده در کوره راه مبارزه خطیرطبقاتی در درازنای چهار دهه، همچنان در مبارزات علیه تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی و شبکه های استخباراتی گوناگون آن؛ من جمله جاسوسان پیدا و پنهان شورای نظاری آن و افشای انواع رویونیزم و اشکال اوپورتونیزم در این مدت؛ همچنان در دوره ۸ سال زندان و هم در سال های بعد از آن، پیگیرانه

مبارزه نموده لحظه ای از فکر مبارزه طبقاتی و ملی و بین المللی علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی و شرکای بومی آن درزادگاه ام افغانستان و در پیوند با جنایتکاران حزب توده و اکثریت و آخوندان جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیسم در ایران ، پاکستان ، ترکیه و... مبارزه مستدام و پیگیر نموده ام و تا همین اکنون که مورد تهدید و توهین پلان شده از جانب " مرموز مشهور " (همه کاره بابا) ؛ قرار گرفته ام ، به مبارزه ام بدون دغه دغه خاطر و تا آخرین رمق حیات ادامه میدهم . و هیچ قدرت بجز ترور فزیکتی سد راهم نخواهد شد .

دو تن از هم حلقه هایم ، هر یک: فاروق غرزی در راه پاکستان ترور شد و انجنیر فتاح ودود در پشاور پاکستان اختطاف و ترور شد . اینکه در قتل رفیق غرزی دست کی ها در کار بوده ، من نظرم را در بخشی از خاطرات زندانم در مورد آن دست ناپاک - که هم اکنون در کانادا زندگی می نماید - پیشکش جنبش انقلابی کشور خواهم نمود . هر دو رفیق در داخل و خارج زندان در زمینه چرایی و چگونگی گیر افتادن اعضای مرکزی سازمان در آن خانه مشغول کاوش و ارزیابی مسایل بودند .

زمانی که ما به هند آمدیم - مدتی بعد - در سال 1990 با یک سازمان ادامه کار چپ انقلابی که از سالهای 1346 یا 1347 با یک یا دو تن رزمنده آن شناخت متقابل داشتیم ، همکاری قلمی نمودم . و در 4 یا 5 سال قبل یکی از اعضای عزیز ساوو در تورنتو با من صحبت های سازنده ی داشت ؛ مگر بعد از ملاقات با (ه . م) تحت تأثیر تلقینات و گفته های ایشان قرار گرفته بگونه مرا هوشدار داد که از همکاری قلمی با آن سازمان چپ انقلابی منصرف شده از هر نوع ارتباط با مبارزان آن سازمان جداً خود داری نمایم .

کس و یا کسانی از وابستگان اعدام شدگان سازمان ما (ساوو) که با علاقه خاصی حاضر شده بودند اسنادی را در زمینه بدام افتیدن سازمان در اختیارم بگذارند ، از جانب ایشان تهدید شده اند . یک تن از آنها مسایل مهمی را در همین رابطه در اختیارم قرار داده است که در کشف چرایی و گرفتاری و اعدام رفقا کمک قابل قدری نموده است . او هم از جانب ایشان بگونه ی غیر مستقیم تهدید شده خانم محموده که من بنابر دلایلی واژه رفیق را در موردش بکار نخواهم برد ، نیز وادار ساخته شد که در زمینه همیشه بودنش در پهلوی فامیل حفیظ الله امین جلاد (در زندان پلچرخی) بیشتر از آنچه بمن گفته ، معلومات ندهد . بعد از یکی دو صحبت تلفونی در باره خودش و ... به پرسشهایم پاسخ قناعت بخشی نداد و بر ضد و نقیض گویی پرداخت و بگونه ای بعد از سه بار مکالمه تلفونی طفره رفته گوشی را بنام "هوا خراب است ، بیخشید " نه برداشت ، تا اینکه وادارش کردم علت و موجه همیشه بودنش در جوار فامیل امین را در زندان ، توضیح بدهد که نتوانست دلیل موجه و قناعت بخش بگوید. این خانم که مورد توجه نویسنده 803 صفحه قرار دارد ، وی را نیز از صحبت با من برحذر داشت [که من در مورد چرایی و چگونگی بیرون شدن دراماتیک وی و نویسنده 803 صفحه از پاکستان و تشریف آوری ایشان در کشور سومی و بسا مسایل روشنی خواهم انداخت] . در نهایت هرگامی میگذاشتم زیر نظر مریدان ایشان بودم که مبادا دست از پا خطا کنم و مطالبی از وقایع درون زندان

و نظرات رفقای اعدام شده راجع به بسا مسایل تا کنون بر ملا نشده را به کدام سازمان " رقیب " ندهم . بنابر همین علل و بسا مسایل امنیتی ، من در پیشگفتار جلد اول خاطرات زندانم [۱] که " مبارز نامور جنبش چپ " سالها خیال بدست آوردن این خاطرات (" گزارشات زندان ") را از من داشت ، تا بدینگونه رهبریت بی چون و چرای گذشته اش را (بعد از اینهمه جار و جنجال و تباهی سازمان و خانواده ها) بر ما مسجل سازد . و من باورم بر رهبریت ایشان بمثابه رهبر ساوو - ساوویی که اصلاً وجود خارجی نداشت - از طریق اصل گزارش دهی درج دوسیه های دست داشته ایشان بنمایم و برتبعیت کور کورانه و بی چون و چرا از وی ، بار دیگر مهر تایید زده طور رسمی سند بسیار مهمی تاریخی مربوط سازمان را در اختیار ایشان رسماً قرار بدهم و بر زبان نقد از اعمال و کردارشان قفل خاموشی بزنم ، [۱] ایشان را با نوشتن " رفیق اندیشمند " (از دید مسلک طبابت نه سیاست) ، رفیق گرانقدر " و " این رفیق مبارز که یک تن از پیشتازان جنبش کمونیستی می باشد " یاد آوری نموده ام ، تا از واکنش های عقده مندانه و قسماً سادیستیک [۲] ایشان " آسیبی " در آینده متوجه من نگردد [۱] ؛ چنانچه تا قبل از توطئه نوشته 803 صفحه که عمدتاً توسط مستر X بثمر رسید ، این قلم مصروف نگارش خاطرات زندان اش بود [۱] و بتوانم خاطرات زندان ، چگونگی و چرایی گرفتاری رفقا و ... و ... و افشای نفوذی های خاد در درون ساوو ، قسماً نادیده گرفتن آنان ، عمدتاً تبرئه آنان توسط " رهبر ساوو " را به قید قلم در آورده تقدیم مردم داغدیده افغانستان که ده ها هزار فرزند خود را در همین زندان مخوف پلچرخی از دست داده اند ؛ همچنان جنبش کمونیستی کشور که نماینده واقعی و فرزندان همین مردم اند؛ خواهم کرد .

از آن جایی که در زندان (نظرات رفقای اعدام شده باشد بجایش) در تلاش این بودم که بفهمم چرا بر سازمانم ، بر رفقایم و فامیل های شان ، بر کودکان بی پدر شده شان بر فامیل خودم ، کودکان خورد سالم که هم اکنون به همین سبب و علت (تقریباً ده هزار کیلو متر) از ما دورند . وهمسر و همرمز با شهامت و شکیبایم (که در طی ۸ سال زندان بودنم در پلچرخی حد اقل در یک ماه سه بار به آنجا آمد) چنین بلای نازل شده است ؟ و تلاشم برای شناخت چنین پدیده ای ظاهراً غامض و غیر قابل شناخت (نظرات رفیق بهمن در این مورد باشد بجایش) از همان آغازین روز های گرفتاری و شکنجه بگوش " رهبر بی همتای جنبش چپ " می رسید (در این زمینه در خاطرات زندان صحبت مشرح و مفصل خواهد شد) از همان روز ها جناب ایشان در فکر و ذکر این بود که چطور مرا از کاوش و جستجو در امر بس مهم (چرایی و چگونگی به چنگ خاد انداختن اعضای مرکز توسط (...) و (...) و

[*] زمانی که در مصاف و رویا رویی بامن قرار گیرد ، من بحث " عقده مندانه و قسماً سادیستیک " درمورد این مستبدالرای وبسیار کینه دل باز خواهم کرد . [۱]

چگونگی " نجات " خودش از آن ورطه بس هولناک (و... بر حذر دارد .

بلی مبارزی که در دوره جنگ مقاومت ؛ من و هم‌رزم دلیرم (رحیمه توخی) که خود نیز در آن وقت کدر ساز مان پر افتخار ساوو بود (پر افتخار به مفهوم حضور قهرمانانی که به جاویدانگی پیوستند چون بهمن ، مسجدی ، لطیف محمودی و زندانیان مبارز مقاوم اش) ، در خانه شخصی خود واقع در خیر خانه مینه از وی (نویسنده 803 صفحه) - که یکی دو شب در خانه ی ما اقامت داشت - و دو تن دیگر که مورد پیگرد آدمکشان خلقی اگسا قرار داشتند [*] از آنها حفاظت می نمودیم ؛ دست به چنین تهدید و توطئه ای بر ضد من زده است [منی که از آغازین روز های گرفتاری تحقیق و شکنجه در پی چرایی و چگونگی ضربه خوردن رفقای سازمانم (ساوو) بوده و تا هم اکنون در همین راستا به کاوش و پژوهش های دلیرانه ام - با وصف توطئه و تهدید که از جانب اینان در جریان است - ادامه داده و خواهم داد] این حمله ، یعنی بگونه ای تهدید لفظی توسط تیلیفون که بعداً (در ظاهر) شکل دیگری بخود گرفته ، و در سایت " بابا " تحت عنوان های (" سخنی که باید گفته شود " و " افلاس نامه سیاسی یک ناجی ... ") بدست نشر سپرده شده است ، قسماً به دستور نویسنده 803 صفحه صورت گرفته است . لهذا این نگاتشه را از طریق سایت وزین " پیام آزادی " و ارسال آن به آن سایت هایی که باور به مبارزه شان بر ضد اشغال کشور دارم - بدون در نظر داشت اختلافات سیاسی با آن سایت ها - می فرستم .

۴- نیمه نگاهی به یگانه سکاندار سفینه بی سرنشین ("بابا") و بگفته خودش یگانه نویسنده تمام مضامین نشریه " قطب نما " !

به دستور و دیکته نویسنده 800 صفحه ؛ همه کاره بابا ، متن های مورد نظر را به قید قلم در آورده در روی کاغذ جابجا می نماید ، بلی در متن نگاشته " سخنی که باید گفته شود " و " افلاس نامه سیاسی ... " با چنین شیوه " استادانه " و شگرد ماهرانه ؛ ذهنیت ها با نوک پیکان آغشته به زهر

[*] اولی دختر یکی از نامورترین مبارزان برجسته و تسلیم ناپذیر جنبش مشروطیت افغانستان که سر موی در برابر خانواده نادر غدار خم نشد و مدتی بعد از رهائی از زندان توسط دواى مسموم کننده ای که قبل از رهائی توسط داکتر معالج ظاهر شاه به وجودش تزریق شده بود، بعد از مدت کوتاهی در خانه وفات نمود (هرگاه اعتراضی در زمینه وجود داشته باشد من سند شفاهی یک تن از نزدیکترین کسان ایشان را پیشکش خواهم نمود) . یاد این ابرمرد تسلیم ناپذیر آن دوران (داکتر عبدالرحمن محمودی) گرمی باد ! و دختر دومی ، خواهر شجاع انجنیر لطیف محمودی که مدت تقریباً سه ماه هر دویشان در خانه ما مخفی بودند .

کدورت، خود خواهی، کین تیزی، توطئه گری و هزار و یک فساد؛ نقطه گذاری شده، در پی آن تلقین معانی و مفاهیم ضد اخلاقی و ضد کرامت انسانی و ضد تمامی ارزش های معاشرتی و مشخصاً ضد انقلابی، در مورد م ل م های واقعی کشور - در اذهان خوانندگان متجسس و پژوهشگر مسایل سیاسی و بسا رخداد های خونین کنونی - که توسط امپریالیزم جنایتکار امریکا و شرکا و سگ های قلاده بگردن خلقی، پرچمی خادی و سایر شبکه های پیدا و پنهان استخباراتی اش، در افغانستان شکل می گیرد -؛ تزییق می گردد.

چنین عمل ضد تمام ارزشهای انقلابی و انسانی برطبق روال و سیاق پیشینه و عادت خود غرضانه، زشت و ناپسندیده دیرینه - که این خود باز تابی است از آموزه ها در مکتب توطئه، دسیسه، اتهام، جعل، دروغ، خبر کشی، بهم اندازی عناصر انقلابی، مصروف سازی عناصر فعال ضد امپریالیزم جهانی و ضد سگ های آموزش دیده ی آن خلقی، پرچمی، خادی، طالبی و جهادی؛ (از جمله قانونی، عبدالله عبدالله، مارشال فهیم، جنرال یار محمد، مزدک، جنرال عطا محمد، و فرد دو سره ی - امر الله صالح - و سایر شرکای نفوذی آنان در المخابرات العامه) با پر رویی و دیده درآئی مختص به طیف خاص توطئه گران حرفه ای - که در گذشته جنبش وجود نداشت و یا کمتر نشانی از آن مشاهده می شد -؛ صورت می گیرد.

همین شخص (مستر X) نقد ("گروه پیکار...")، بر نوشته 800 صفحه یی (ه. م) را نقطه ضعف وی(؟) پنداشته و از این "چانس طلایی" و فرصت نایاب و خدا داد استفاد اعظمی کرده، بر زنان و مردان انقلابی تاخته و آنان را شدیداً اهانت و توهین نموده و خود را در نقطه دید خوانندگان به مثابه ("انقلابی سترگ و بی همتایی که اهانت شده و تاپه خورده") قرار داده است (در این زمینه طور مشخص تماس خواهم گرفت). بلی تحت الحمایه - که در سراسر حیات به اصطلاح سیاسی در اروپا؛ حتا شخصی اش بدون مجیر نبوده با این چل و چال وفا داری اش را به حمایتگرش (ه. م) به اثبات رسانیده است تا از ایشان کسب فیض و "جاذبه" باز هم بیشتری نماید.

نوشته ای در 803 صفحه تحت عنوان ("جنبش انقلابی پرولتاریا و بوالهوسی های روشنفکران خرده بورژوا" توسط (نویسنده 803 صفحه) به فرد مورد نظرش (مستر X) در اروپا رسیده. فرد مورد نظر نوشته را (طبق گفته تلفونی خودش که با من داشت) به سه و یا چهار تن عضو به اصطلاح "تشکیل" نام نهادش داد، تا آنرا مورد مطالعه قرار بدهند. مشروط به اینکه متن و محتوای نگاشته رهبر ساوو را جز اسرار مگو در سینه حفظ نمایند که هنوز خاکه و خامه است، نه نوشته ی پخته شده و قابل نشر؟! [توهین مجید و یاری و ... که تکرارش را در گذشته ها شاهد بودیم، حال شکل خامه بخود گرفته و راه گنجشکک گریزی برایش مانده که همین "خامه" بودن نوشته می باشد] (من به باقی گفته های تلفونی این شخص دو رو و ریاکار در این زمینه مشخص تماس نمی گیرم) مگر اینکه ضرورتی ملحوظ نظر باشد) که برای خوانندگان گرامی کسالت بار نیاورد و وقت آنان را تلف نکند).

بهر رو ، "اوسانه و سی سانه " دراماتیک این موضوع عجالتاً کوتاه ، از میان چند تن اعضای "تشکل ی که فرد مورد نظر با تبختر سازمانده و بنیان گزار اصلی آن خودش را وانمود می سازد و بگفته یکی دو تن بریده ها از وی ، با تقلید از حمایتگرش ، خود را با تداعی " ما " در ذهنیت های ساده اندیشان پاک نهاد ، صاحب آن وزنه و اتوریته و جاذبه جمعی و انقلابی جلوه می دهد (درست همانند " ما " پی که در توهین زیر پوشش "نقد و انتقاد اصولی برای تکامل " به یاری مجید و فیض احمد و ... بکار برده شده) راستی این به اصطلاح " ما " در جنبش چپ ، شمار زیادی عناصر شریف و ساده اندیش را بسمت و سوی کسانی کشانیده که بعد ها میان خالی بودن آنها از لحاظ انقلابی تعجب بر انگیز ... بوده است . من و دو تن از اعضای این "تشکیل " اضافه از سه دهه قبل باهم شناخت داریم ، یک تن شان نشریه قطب نما را با شور و شوق طور مسلسل برایم می فرستاد . وی از وجود چنین نسخه ای که در اختیارش قرار داده شده مرا - بنا برگفته ی خودش "حرمت ومحبت رفیقانه که نسبت به مبارزات شما در گذشته و حال دارم " - ؛ آگاه ساخته اظهار داشت " به غیر از توخی اینرا کی نقد کرده میتواند " [در زمینه متن نگاشته نویسنده 803 صفحه ابراز نظر های طرفین و صحبت هایی که تیلفونی پیرامون اشخاص و بسا مسایل ... باهم داشتیم ، در نظر ندارم با آن تماس بگیرم صرفاً به همین نکته از جانب وی بسنده نمودم] سر انجام زحمت ارسال آنرا متقبل شده CD تهیه شده را برایم فرستاد که من و شماری از رفقا از این عمل ، اصولی و انقلابی وی ابراز تشکر رفیقانه نمودیم . نگاشته نویسنده 803 صفحه را بعد از مطالعه ، برای یک رفیق کمونیست فرستادم که از دهه چهل در کوره راه های مبارزه طبقاتی چه در زمان خانواده نادر غدار چه در زمان حاکمیت مزدوران روسی و بعد از آن تا امروز علیه دشمنان طبقه کارگر و سایر خلق های بپا خاسته افغانستان به مبارزه اش ادامه می دهد . این رفیق بنابر اندیشه و تصمیم خلل ناپذیرش در مبارزه علیه انواع اپورتونیسیم و رویزیونیسم مبادرت به نقد از نوشته (ه . م) نمود . تقاضای نقد نگاشته ی متذکره ابدأً از جانب من نبوده است . رفیق با اراده و مسئولیت انقلابی خود آنرا به نقد کشیده است . اگر من شخصا تصمیم میداشتم که بر نگاشته (ه . م) نقدی بنویسم - نقدی با ابعاد چند بار گسترده تر و افشا گرتر بسا مسایلی که تا کنون در تاق_نسیان و در زیر کاسه مانده شده ، می نوشتم و آنرا پیشکش جنبش انقلابی (هزار بار زخم خورده از جانب دشمنان رنگارنگ طبقاتی و سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی و نوکران بومی آنها) می نمودم . در چنین صورت ، هیچ قدرت جلوم سد شده نمی توانست ؛ حتا یتیمان "شاه بز علیه الرحمه" ("انگک" و "بنگک" و "کلوله سنگک" و... که از آغازین روز های تجاوز امپریالیزم جنایتکار امریکا به لیسیدن خون از چین تانک های جنگی آن و شرکای ناتو پی اش افتخار میکنند) .

بلی ، هم اکنون با هیچ ترفند و تزویر و توطئه و دسیسه و تطمیع و تهدید ، و در صورت لزوم ترورم از طرف کانال خاد در داخل ساوو و بیرون از آن ، و یا عناصر اطلاعاتی وابسته بکشور های آسیایی و غربی در قالب چپ و راست ؛ جلو موج خروشان مبارزات این قلم برا و پردرخشش ؛ همینطور جلو قلم دشنه گون سایر رفقای جنبش کمونیستی را که در راه آزادی مردم و میهن قربانی داده اند ، و ضربات خورد

کننده بر پیکر سوسیال امپریالیزم و نوکران پیدا و پنهانش وارد آورده اند. و همین حالا - چه در خارج و چه در داخل کشور- به مبارزه علیه اینان و باداران جدید - امپریالیست - شان مشغولند ؛ گرفته نمیتوانند .

۵- درنگی بر تراوش یک مغز دستکاری شده :

اگر بحث واژه (توطئه) را از دید گاه های مختلف باز کنیم وقت بیشتر خوانندگان را می گیرد . اگر قدری در رابطه با توطئه صحبت شود افاده مطلب برای نسل جوان کشور به سهولت میسر می گردد .

« تئوری توطئه یا توهم توطئه اصطلاحی است که در ابتدا، وصفی برای هر ادعای دسیسه گری بود. با این وجود، امروزه، تئوری توطئه فقط در این معنا به کار می رود: تئوری ای که رویدادی کنونی یا تاریخی را نتیجهٔ نقشهٔ مخفیانهٔ گروهی دسیسه گر (عموماً قدرتمند) می داند.

1- تئوری های توطئه اغلب با دیدی شکاک نگاه می شود؛ زیرا اغلب این تئوری ها مدرک کافی یا معتبری برای اثبات شدن ندارند. در تعریفی دیگر، تئوری توطئه عبارتست از نداشتن اعتقاد یا باور نکردن شکل ظاهری رویدادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی.

2- تئوری توطئه در شکل حاد آن بیانگر این است که تمامی بدبختی های عالم در پی اعمال گروهی از افراد پرنفوذ و معمولاً پنهان است. در بیان این مفهوم گفته می شود گروه های کوچک و تیزهوشی دارای امکانات سیاسی، مالی، نظامی، روانی و علمی در پس تمام حوادث خوب و بد این دنیا هستند .

3- برخی از افراد معتقد هستند هیچ اتفاق سیاسی، مالی و اقتصادی در این دنیا بدون دلیل پشت پرده اتفاق نمی افتد بلکه همواره افرادی در پس پرده های اینگونه رخدادها هستند که اینگونه مسائل را هدایت می کنند. « تئوری توطئه از ویک پدیا ، دانشنامه آزاد [* به معلومات بیشتر به توضیحات شماره مراجعه شود]

به نقل قول دیکته شده از نویسنده 803 صفحه به منشی جی اش (مستر X) در زیر توجه نمائید :

« ... تا اینکه نویسنده گروه پیکار و همان شخصی که سند "جنبش انقلابی پرولتاریا ... " را توطئه

گرانه بدست آورده و آنرا در اختیار رفیق همرمزم خودش قرار داده است »

(تکیه روی کلمات از من است) .

و حال، انسان چقدر و به چه پیمانانه فاقد وجدان انقلابی و شرافت انسانی باشد که اینچنین بنویسد .

اگر به این طرز استدلال کودکانه در واقع فتنه بر انگیز مسترخ (" توطئه گرانه بدست آورده ") ، با همان دقت قبلی نظر بیفکنیم، خواهیم دید که ترکیب "توطئه گرانه" مفاهیم شانتاژگونه زیر را در اذهان خوانندگان تداعی می کند :

آن محترمی که CD حاوی 803 صفحه از (ه . م) را در اختیار این قلم قرار داده است ، بر خلاف میل و رغبت باطنی اش به چنین عمل مغایر " پرنسیپ های قبول شده جبهه " اش مبادرت ورزیده است .

چرا به چنین عمل گویا " وادار ساخته شده " و روی کدام عللی به اصطلاح " در همین زمینه ؛ یعنی نقض تصامیم " جمع " ، خود سرانه قبول زحمت فرموده CD را به آدرس ارسال داشته است ؟

۱ - آیا اعضای فامیل شریف اشرا تهدید به اختطاف کرده ام؟

۲ - آیا وی را تهدید به افشای کدام راز مهم زندگی اش نمودم ؟

۳ - آیا وی را با وعده هایی تطمیع کرده ام ؟

حال هرکی بخواهد بدون حب و بغض در زمینه به داوری بنشیند ، یقیناً اینچنین ابراز نظر خواهد نمود :

« هیچگونه توطئه گری بی در کار نبوده است . عضو جبهه بر وفق حکم وجدان و اراده خود دست به چنین عمل انقلابی زده است » .

در کدام مقطع من به " همان شخص " مورد نظر نویسنده 803 صفحه و (مسترخ) تبدیل شدم (در این مورد هم تماس گرفته خواهد شد) ، در نوشته اولی از همین شخص در همان سایت تحت عنوان "به پیشواز جنبش " موم دست نویسنده 803 صفحه این قلم را چنین خطاب کرده است :

« — یکی از رفقای "جمع" انتشار دهنده بیانیه کنونی، البته برخلاف تصمیم قبلی و تأکیدی که برآن صورت گرفته بود، نوشته "جنبش انقلابی پرولتاریا ..." را متأسفانه بطور خودسرانه و غیر مسئولانه، در خارج از محدوده همین "جمع"، یعنی در دسترس یکی از رفقای جنبش انقلابی [من را بدینسان " افتخار بس بزرگ" بخشیده و ("یکی از رفقای جنبش انقلابی") خطاب کرده است - توحی [قرار داده که او هم بنوبه خودش، نوشته مزبور را به "گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م ل م) " می فرستد؛ به محض اطلاع از این امر، رفیق مورد نظر بدلیل نقض اصول و اراده جمعی، نکوهش و انتقاد گردید که نامبرده هم، متوجه اصل مسئله شده و از عمل خودش انتقاد نموده است [وی ابداً باین شکلی که (مسترخ) بازتاب داده از خود انتقاد نکرده است ؛ بلکه وی در برابر این اعتراض ("خود سرانه .. " که بار زشت و بروکراتیک و توهین آمیز دارد بپاسخ (مسترخ) چنین گفته : " این عمل من از لحاظ پرنسیپ های تشکیلاتی درست نبوده ؛ اما از لحاظ اصولیت انقلابی کاملاً درست و بجا بوده است " [؛ جریان بلافاصله به اطلاع رفیق نویسنده نوشته هم رسانیده شد «

[یعنی (مستر X) از موضوع افتیدن دوسیه - "راز ساختمان بمب اتومی" - به دست توخی و پولاد ، به نویسنده 803 صفحه اطلاع داده است؟!] .

از جمله ی اطمینانیه ها (بخاطر دریافت نوشته های ارسالی از این قلم) از جانب بابا ، اطمینانیه ذیل را از آن سایت برگزیده ؛ با خوانندگان یکجا مرور مینمائیم :

» همرزم گرامی رفیق توخی؛

متمنی است صحتمند و شاداب بوده و متقابلا سلام های رفیقانه اینسویی ها را هم پذیرا گردید! از حسن نظر و ابراز احساسات دوستانه تان در پیرامون (بابا) ی خیلی جوان همه ما و شما، مشعوف و سپاسگذاریم؛ امیدواریم که (بابا) ی جوان ، البته به همت، پشتکار، همسویی و تشریک مساعی خستگی ناپذیر همه همرزمان وفاشعار ما، بتواند راه شاق و ناهموار برگزیده خودش را در راستای نیل به همان اهداف و خواسته های ترسیم شده مبارزه آزادیخواهانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی که بر درفش گلگون و پراهنزازش قبل از همه، همان آرمان والای آزادی واقعی ملی و دموکراسی مردمی نقش بسته است، با متانت، استواری و سرافرازی طی نماید.

(بابا) به همه رهروان و دوستداران راه آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی تعلق داشته، و بدون همکاری و همرزمی آنان، هیچ نیست و نمی تواند هم باشد.

(بابا) را عزیز و گرامی داشته، در برا ساختن و رسا نمودن زبان رزمش، از تشویق و معاونت و مهمتر از همه، از انتقاد های بیرحمانه اصولی، آموزنده و رهگشای خویش، هرگز دریغ و مضایقه نه نمایید!

دفتر "عبور لحظه ها" ، [نام دفتر شعر (پ . رتبیل) یعنی کبیر توخی می باشد - توخی] صفحه شعر و ادب (بابا) را بیش از پیش خواندنی، دل انگیز و تماشایی ساخته است؛ موفق و کامگار باشید!

رفیقانه دست های شما را می فشاریم. « [تکیه روی جمله از توخی است]

و از چند باری که در نشریه "قطب نما" این قلم ، انقلابی خوانده شده است ، یکبارش را از آن نشریه برگزیده در زیر نقل می نمایم :

« رفیق هم‌رزم کبیر توخی ؛

بادرود های گرم رفیقانه؛ نامه شما توأم با نوشته " کارزار انتخاباتی دولت کرسی و... » را دریافت نموده چنانچه ملاحظه می‌نمایید در همین شماره " قطب نما " به نشر رساندیم . نوشته " کارزار ... " را ، هرچند موجز و فشرده ، ولی بسیار گویا، روشن‌گر ، و بنابراین پر محتوا یافته از مطالعه آن فیض بردیم ؛ نشر مضامینی از این دست که ضرورت زمان ؛ آنرا دیکته می‌نماید ، نه تنها که در تطابق و هماهنگی کامل با سیاست نشراتی " قطب نما " قرار دارد ، بلکه به باور ما " قطب نما " خودش را همچنان ... موضع‌گیری بسیار دقیق و انقلابی این نوشته ، **بویژه بر خرمن امید واری ها و انتظارات خود همین هیئت تحریر هم ، آتش گشوده و آن‌ها را در نتیجه ، پیوسته پر توقع ، طماع و چشم‌براه می‌سازد !**

رفیق ارجمند !

" قطب نما " نشریه خود شماست که از همسویی و هم‌رزمی وظیفه‌شناسانه تان هم‌بنابراین ، نمی‌تواند بی‌نیاز بماند....

به آرزوی تندرستی و پیروز های شما ، رفیقانه دستان را می‌فشاریم . قطب نما «] " قطب نما " شماره 9 دسمبر 2005 . [«

زمانی که **بخش هفتم خاطرات زندان** آماده نشر گردید آنرا برای (مستر X) فرستادم وی "افتخاری بزرگی" بمن بخشیده **در زمینه خاطرات زندانم مطلبی نوشت در خور توجه که بخش های آنرا در زیر نقل می‌نمایم** (اصل نوشته را که از سایت بابا گرفته و چاپ کرده بودم آنرا اسکن نموده در اخیر این نگاشته در زیر توضیحات قرار داده ام) :

« خاطرات زندان کبیر توخی بخش هفتم گفتنی از (بابا) » [*]

« ... آنچه خاطرات زندان رفیق توخی را برازنده و متمایز می‌سازد نه فقط این است که ایشان چنان قربانی زنده و مستقیم ستم، اجحاف و اختناق میباشد که با وظیفه‌شناسی و یک جسارت مسئولانه، درد و رنج و آلام خود و هم‌رزمان درون زندان خودش را بازگو میدارد، بلکه همچنان این واقعیت است که مقاومت همین زندانی در بند دیروزی امروز پس از رهایی در ابعاد متکامل در راستای اهداف عالی و ایده آل‌های انسانی خود و یاران انقلابی اش، مصمم و پیگیرانه ادامه دارد ... » ؛

« ... رفیق توخی در خاطرات زندان خودش، از همه اینها برای ما بعنوان یک زندانی پارینه مقاوم و شورشگر، روایت می نماید ... » ؛

« ... تأمل در خاطرات انباشته و متراکم یک زندانی درد مند ولی مقاوم و شورشگرهم تقلایی خواهد بود همچنان آگاهانه در همین راستا، که زندانی گذشته ما این روزنه آنرا برخ ما گشوده است ... » ؛

« .. که روایت های زندان پلچرخی کبیر توخی نه یک گذشته سپری گشته بلکه همچنان واقعیت حی و زنده کنونی و اختناق مستولی بر حیات جامعه اسیر ما را برای ما باز گو میدارند ... » ؛

« ... خاطرات زندان (پلچرخی) کبیر توخی دقیقاً همین واقعیت تلخ و زننده را بدور از هر تفنن و آلاچی به تصویر می کشد که نمیتوان و نباید برآن چشمان خودمان را فرو بندیم ! « ؛ - بابا- 27 دسامبر 2009 ».

[در ذهن کاوشگر هرخواننده متعهد در قبال رخداد سیاسی چند دهه قبل جنبش انقلابی کشور خطور خواهد کرد که در زیر چنین تعریف و تمجید سالوسانه چه اهداف خطرناکی باید نهفته باشد]

در هنگام تایپ متن فوق گپی از (مستر X) در ذهنم متبادر شد . این شخص شخیص - که به تقلید از کس و یا کسانی - گویا عادت کرده " به لفظ قلم" حرف بزند تا تمرین در کاربرد واژه ها و جملات به اصطلاح " دانشمندان و انقلابی" داشته باشد و باین شگرد مخاطب تازه به سیاست علاقمند شده را محو زیبا صحبت کردنش نماید . روزی نسبت بما ابراز ارادت سالوسانه نموده چنین گفت :

«... اگر کسی بخاطر نشر خاطرات زندان شما و یا کتاب **خاطرا هشت سال پایوازی رحیمه**

جان مرا دو و دشنام هم بدهند من افتخار میکنم».

از لحظه ای که از قطع مسافرتم به کشور محل اقامت (مستر X) - که بایست در ماه می سال جاری صورت میگرفت - خبر دادم . و نخواستم که وی طبق گفته خودش به میدان هوایی " به پیشواز " ام بیاید و بعد از مدتی توقف در آن کشور ، مرا توسط موترش به کشور هالند برده بعد از دید و بازدید ها (مسلماً در حضور خودش) با رفقا و دوستانم مقیم آنکشور ، دوباره به کشور محل اقامت اش انتقال داده و از آنجا تا میدان هوایی بدرقه نماید [و اضافه برآن زمانی که متوجه شد بخاطر مسافرتم به آنکشور دچار تردد شده ام ، از حضور یک رفیق سیاسی ام یاد کرد که گفته " من به پیشوازش به میدان هوایی می روم ... " زمانی که از مشکل مریضی ام صحبتی بمیان آوردم ، برای خاطر جمعی من لطف نموده از حضور یک داکتر فامیلی که میشود در هنگام ضرورت آن داکتر مهربان از من بازدید کند برایم خاطر جمعی داد . ظاهراً مهمانوازی را به حد کمالش در ذهنم ترسیم کرد تا با خیال راحت به آنکشور بروم ...] موصوف بنا به دستور نویسنده 803 صفحه نشان ها و مدال هایی را که از مدت

همکاری قلمی ام با ("قطب نما" و "بابا") بر روی سینه ام نصب کرده بود - و شما خوانندگان بخشی از آنها را در بالا مطالعه نمودید - با خشم و غضب جنرالان مقرب به دربار "بابای ملت" - از روی سینه ام باخشونت برکنده و به جای آنهمه "دُرناياب" و "لعل شبچراغ" و "طلای ناب" آونگ شده ؛ برچسپ های "توطئه گر" ، "فتنه انگیز" ، "همین شخص شناخته شده" ، " ... شیوه نگرش و عمل ناپسند خودش را اصلاح نکند" ، "آسیب های جبران ناپذیری را به افراد ، عناصر و نیروی های انقلابی وارد خواهد ساخت" ، "همان شخصی که سند جنبش انقلابی پرولتاریا ... را توطئه گرانه بدست آورده .." ، "این باور بیان داشته که حزب کمونیست امریکا ... و رهبر آن محصول مستقیم ... امریکا و سازمان "سیا" میباشد" ، " ... همین شخص جاسوس شناس .." ، "همین شخصی ... که به یک شیوه بسیار سوال برانگیزی با همان آقای (اکس) نزدیک ساخته بود، بیدرنگ و به بسیار بساطت و سادگی به همه آنانی که موافق میل و خواسته های او عمل نکنند، القاب "جاسوس، مشکوک، مرموز، عامل امپریالیسم و غیره" را می چسپاند ! " ، «همرزم "جاسوس شناس"» ، «دوست متخصص "جاسوس شناس" وی ...» ، "اشخاص معلوم الحال" ، «و همگنان او، میلیون ها بار باید دهن خودشان را شسته و تمییز نمایند، ...» ؛ «همکار توطئه گر و فتنه بر انگیز» ؛ «همین قماش عناصر» ؛ «آنها به دلخواه خودشان خواسته اند ، در جایگاه خلقی ها و پرچمی ها قرار گرفته و به عین منطق، اخلاقیات و روش برگزیده و متعارف آنها عمل کنند!» ؛ «ما در اینجا یکبار دیگر همان جاسوس شناس "فتنه انگیز را که - نه به حرمت و شرافت پاکیزه انسانی هیچ دلبستگی دارد، و نه هم به اصول شایسته و پذیرفته شده سیاسی انقلابی پابندی ای -»

معنا و مفهوم تمامی تمجید ها و ستایشها از این قلم | بمثابه «یک انقلابی ، یک رفیق مبارز ، یک شورشگر و... و...» که در بخش تعریف های "بابا" و نوشته همین شخص X از خاطرات زندانم ، و تعریف ها و چاپلوسی های تیلیفونی از من و رحیمه ، و اظهار آمادگی برای "پذیرایی" از من - در کشور محل اقامت اش - و تسهیلاتی که برای انتقالم بکشور هالند در خیال تدارک آن بود و داکتری که در صورت لزوم به دیدنم می آمد ، همه و همه | را در همین جمله بین قوس میتوان دید (»

جاسوس شناس "فتنه انگیز را که - نه به حرمت و شرافت پاکیزه انسانی هیچ دلبستگی دارد، و نه هم به اصول شایسته و پذیرفته شده سیاسی انقلابی پابندی ای -») .

بلی خوانندگان گرامی همین شخص (مستر X) با همین نفرت و انزجاری که در جمله بالایی اش نسبت به این قلم نهفته است - که از موضع ایدئولوژیک - سیاسی وی منشه می گیرد - در این مدت ، یعنی از تاریخی که با مجله "قطب نما" همکاری قلمی داشتم و از مدت چند ماه بدینسو که متوجه شدم وی در نشر قطب نما دست داشته و "سایت بابا" همچنان متعلق بوی می باشد ؛ با من

به اصطلاح دیپلماسی می کرد و منتظر فرست ها بود که گویا حرکتی از من سر زند و او مستمسکی بچنگ آورده عمق نفرت و کینه اش را در چنین جمله ای بریزاند .

من هرگاه کوچک ترین آگاهی از دست داشتن وی در قطب نما و یا " بابا " میداشتم ، هیچگاهی حاضر بهمکاری قلمی با این دو نشریه نمی شدم .

با ملاحظه نکات کاملاً متضاد ارائه شده فوق در رابط با طرز نگرش دو گانه اینها (مستر اکس و همگنانش) هر کسی بیاد این گپ و گفت در باره رهزنان فکر آزادی کشور می افتد که :

« هرکی باما و در صف ما باشد ، هرکی است و هرچه است برای ما سوپر انقلابی ها فرقی ندارد ، روی سینه اش را [ولو سینه ی پر از کین و نفرت از مردم مظلوم و آگنده از خدمت به دشمنان مردم باشد و عنصری باشد فاقد وجدان و شرف انسانی و نهایت پلید چون مثل ما است فرقی ندارد] پر از "مدال طلا" و "نشان خدمت بمردم" می نمائیم ؛ اگر انقلابی سرشناس باشد چه بهتر. این خیلی ها برای ما خوب است ؛ زیرا که از هویت تثبیت شده اش در جنبش در برابرگرمای سوزان مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی (که ماسک و میکیاز و رنگ و روغن قلبی را که بر چهر کشیده ایم کمرنگ و بی ریخت و کارتونیک می سازد) بمثابه سپر نفوذ ناپذیری استفاده می نمائیم . و هرگاه چنین شخصیتی رادرچنبره تور جملات "سحر آمیز" و چاپلوسی های خود آورده نتوانستیم ، فرقی ندارد . مهم این است که وی هر کی هست با ما باشد ؛ اگر از ما ببرد باید جنبه احتیاط را از دست ندهد که برایش خطر جانی هم دارد . به آرامی و بی سر و صدا از ما دور شود . واگر در برابر ما قرار بگیرد و در پی کشف راز و نیاز ما برآید ، آنگاهست که با دم "شیر" بازی می کند . " لیاقت ندارد" ، " انسان هم نیست " ، "دهن اش کثیف" است ، مدال و نشانش را پس می گیریم و "مستحق" آنش میدانیم که "فتنه برانگیز" و "توطئه گر"ش بخوانیم و چراغ سبز برای ترورش به ... بدهیم ! ؟ »

این تغییرات تهوع آور در دو سمت متضاد از جانب این عوامفریبان سیاسی - چه آنکه فردی را بر بال پشه نشانده از عنقا هم بالا ترش پرواز دهند ؛ وچه از همان اوجهای اوجها گویا بر زمین "ذلت" اش پرتاب نمایند . در هر دو صورت ، این همان بیماری اپورتونیزم تمام عیار است که مرید و مرشد ، چه در مسایل ایدئولوژیک - سیاسی و چه در مناسبات اجتماعی و معاشرتی به آن مصاب اند . در اصل مغز همین شخص که تا کنون برای اکثریت خوانندگان در خارج از کشور و برای تمام مردم سرزمین اشغال شده ما بکلی ناشناخته مانده است از طرف " آدم های اساسی که در عقب عقب وی قرار دارند " دستکاری شده و بر وفق خواسته ها و تمنیات "خوب و زیبا"؛ بد و زشت آنان حرف می زند و می نویسد.

۶- دهن کی کثیف است؛ از رفیق پولاد، کبیر توخی و همگان؛ و یا از شخص (" آقای X ")؟

« و همگان او، [یعنی جمعی که از وی طرفداری می کنند] میلیون ها بار باید دهن خودشان را شسته و تمییز نمایند، تا نام پرافتخار همان رفیق انقلابی به اصطلاح آقای (X) و رفقای انقلابی "جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان را به زبان آورند! »

در پاراگراف بالا نخست به معنی همگان می پردازیم که در فرهنگ معتبر (سبا) چنین آمده :
 « همگان - همگینان - (بفتح ها و کسر گاف) جمع همگن و همگین ، بمعنی همه ، هم کسان ، گروه و جماعت حاضر مثال (هیچ از هیچکس دریغ نداشت - همه از بهر همگان آورد) مثالی از معزی : (دادند با سعادت کلی - از برج شرف ستارگان همگین)
 بلی ، "سوپر انقلابی پاکیزه دهان " ما یعنی مستر X در آن لحظه های پر اضطراب و توفانی که از مطالعه نقد سند 800 صفحه یی منجی و به شهرت رساننده خودش (هـ . م) به ستوه آمده و بلور مکدر و دود آگین غرور دربار بویک اش درز برداشت ، در مقام توصیف از ذات کبریایی خود برآمده می نویسد :

« و همگان او، میلیون ها بار باید دهن خودشان [استنباط از این جمله فقط و فقط همین است که "دهن شان پر گند و کثافت است باید آنرا میلیون بار بشویند"] را شسته و تمییز نمایند. تا نام پرافتخار همان ... »

[یعنی نام « " اکس " را بگیرند؛ " یعنی نام نامی منی " مرموز مشهور " را بگیرند "]
 بلی از دید این هلیش پر قار و قر و مرداب نشین ، دهان ما " کثیف " است و ملیون بار باید شسته شود تا نام نامی مستر X گرفته شود .

در ادبیات ریالیستیک و انقلابی (چپ واقعاً انقلابی) تا کنون چنین توهینی کس نه دیده و نه شنیده است . من و چند رفیق ای که با هم گپ و گفتی داریم تا قبل از شکل گرفتن همین نگاشته ، هیچ حرفی نادرست و نا سوابی در مورد مستر X نگفته ایم [شخص توخی تا پیش از نوشته هایش که آخری آن " افلاس نامه سیاسی ... " بود ، بطور قطع نه کدام حرفی در مورد " آقای اکس " زده و نه کدام نوشته ایرا بدست نشر سپرده است] چه برسد به رفقای جبهه اش [که از آقای و خان خانی و باداری بر آنها می نازد - موردی در زمینه وجود دارد که در صورت لزوم بازگو خواهد شد] به جز سه تن ، نفر چهارمی آنرا از زبان شخص مستر X شناختیم .

(این نگاشته به هیچ صورت متوجه آنانی نیست که " تشکیل " ات را ترک گفته و دلی پُر از تو دارند .) .

من و همگانم در مورد تو چه نوشتیم؟ بفرما بگو! چه نوشتیم و در کجا نوشتیم؟ بفرما حد اقل مانند یک انسان مصمم دارای شخصیت استوار - نه ناز نازی های گرم و سرد روزگار ندیده و دستی بر آتش وطن نداشته و از ده هزار کیلو متر بر سر و روی خون آلودش بوسه ریا زده - بگو . طور شفاهی چه گفتیم؟ بفرما بگو! باکی و در پیش کی گفتیم؟ آن فرد باید معرفی شود تا اگر چنین فردی که تا کنون دو طرف بازی کرده و در این بهم اندازی نقش زیرکانه ای داشته ، باید شناخته شود . هر گاه چنین فرد دو روی پر عقده بسیار ترسو و جبون ، کته گوی، پر ادعا (بگفته تو "بی عمل" و " اندک رنج " و " پرتوقع " و...) وجود خارجی نداشته باشد ؛ چنین شخص به **جز تو** ، کسی دیگر بوده نمی تواند .

و حال که چنین است تو خود دهنه را به طاقت N با الکھول شستو شو ده ، آنگاه نام های هر یک ما را بر زبان رقاصت جاری کن با اینهمه نظافت کاری ، باز هم لیاقت آنرا را نداری که نام ما را بگیری .

و "آقای اکس" اینرا باید بدانی و نمی توانی که آنرا برای همیشه بخاطر نداشته باشی ، که :

هیچ دشنام در جهان نیست که تو شایسته ی آن نباشی!

ادامه دارد

اگر مراد از نگارش تاریخ، شرح حوادث گذشته، درک و شناخت علل و اسباب رویداد ها ... و دستیابی به قانونمندی های تکامل اجتماعی میباشد، که با استمداد از همه، انسان متجسس و پویا در حرکت به پیش آگاهانه و هدفمند، مسیر درستی را انتخاب می نماید؛ تأمل در خاطرات انباشته و متراکم یک زندانی دردمند ولی مقاوم و شورشگر هم، تقلای خواهد بود همچنان آگاهانه در همین راستا، که زندانی گذشته ما، اینک روزنه آنرا برخ ما گشوده است.

افزون بر همه، آنچه که مطالعه، تدقیق، تعمق و برخورد انتقادی به خاطرات زندان رفیق توخی و نوشته هایی از این دست را بر ما ضروری میسازد، درک و پذیرش این واقعیت زننده، دردناک و گریزناپذیر است که، روایت های زندان (پلچرخی) کبیر توخی، نه یک گذشته سپری گشته، بلکه همچنان واقعیت حی و زنده کنونی و اختناق مستولی بر حیات جامعه اسیر ما را برای ما بازگو میدارند؛ مگر نه اینست که همین اکنون، نسل دیگری از یاران همرزم و در مجموع مردم آزاده دیار ما، نه فقط در زندان های مخوف نهانی و آشکار اشغالگران امریکا و ناتو و ارتجاع خادم ایشان، بلکه در زندان بزرگی بنام افغانستان اشغالی و اسیر، به ستوه آمده اند!

همان دژخیمان و جلادان بی وجدانی که دستان شان تا مرفق بخون یاران همرزم و در مجموع بخون مردم ستمدیده ما آلوده میباشد، کنون هم با همان ابزار، با همان نیت و با همان پشتوانه های امپریالیستی و ارتجاعی، هر دم سلاخی می نمایند!

خاطرات زندان (پلچرخی) کبیر توخی، دقیقاً همین واقعیت تلخ و زننده را بدور از هر تفنی و آلابشی به تصویر می کشد، که نمیتوان و نباید بر آن، چشمان خودمان را فرو بندیم!

زننده باد آزادی!

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!

همیشه و جاودان باد نام و یاد رزمندگان راه آزادی و انقلاب!

تقدیراً ۲۵ سپتامبر ۱۳۸۷ (۲۵ شهریور ۱۳۸۷) - با پای -

27 دسامبر 2009